فصل‌نامه علمی پژوهشنامه تاریخ اسلام
سال چهاردهم، شماره پنجاه‌وسوم، بهار ۱۴۰۳
مقاله پژوهشی، صفحات ۲۷-۵۲

چرایی واگرایی امام سجاد علیه‌السلام از قیام توابین

سعید حلاجی‌مفرد[۱]
علی الهامی[۲]

چکیده

توابین، از قیام‌های شیعی بود که به‌هدف خون‌خواهی سید الشهداء و احقاق حق اهل‌بیت انجام گرفت. امام سجاد علیه‌السلام سخنی در تأیید یا رد آن قیام نگفته است. بررسی نگرش حضرت به این قیام در شناخت مکتب تشیع مهم است. تفکیک سه مقوله همراهی، تأیید و رضایت در شناخت موضع حضرت در این‌باره ضروری است. این مقاله با واکاوی دو فرضیه رضایت و عدم رضایت حضرت (با فرض مخالفت با اصل قیام یا عدم شایستگی توابین) به‌دنبال پاسخ به این سؤال است که چرا ایشان سخنی در تأیید یا رد این قیام ابراز نداشته‌اند؟ پژوهش حاضر با استفاده از منابع معتبر تاریخی و روش توصیفی-تحلیلی به بررسی اهداف، رهبران، نیروی انسانی و راهبرد نظامی قیام توابین پرداخته است. در این راستا با واکاوی سیره و کلام امام حول محورهای جهاد، تقیه و رویکردهای سیاسی و دینی حضرت، عوامل محتمل در اتخاذ رویه سکوت توسط حضرت را مورد بررسی قرار داده و تقویت روحیه سیاسی شیعیان و نیز تغییر اولویت خط امامت از رهبری سیاسی به «مرجعیت دینی» را مهم‌ترین عامل اتخاذ رویه سکوت در قبال قیام‌های شیعی می‌داند.

کلیدواژه‌ها: امام سجاد علیه‌السلام، توابین، مشروعیت، جهاد، تقیه، مرجعیت دینی.

۱. دکتری تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی قم، قم، ایران (نویسنده مسئول). s_hallaji63@yahoo.com

۲. استادیار تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران. aelhami867@yahoo.com

تاریخ دریاف: ۰۳/۰۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۰۳/۰۵/۲۰

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

The Reasons for Imam Sajjad's (AS) Divergence from the Tawwabin Uprising

Saeed Hallaji Mofrad[1]
Ali Elhami[2]

Abstract

The Tawwabin movement was a shīʿa uprising aimed at avenging the blood of Imam Ḥusayn (AS) and restoring the rights of the Ahl al-Bayt. Imam Sajjad (AS) neither explicitly supported nor opposed this uprising. Understanding the Imam's perspective on this event is important for comprehending the Shi'a doctrine. It is necessary to distinguish between three concepts when analyzing the Imam's stance: accompaniment, approval, and satisfaction. This article explores two hypotheses regarding the Imam's satisfaction or dissatisfaction with the uprising (whether due to opposition to the uprising's principle or the Tawwabin's inadequacy) to answer the question: why did Imam Sajjad (AS) neither support nor reject this movement? Using credible historical sources and a descriptive-analytical method, this study examines the objectives, leaders, manpower, and military strategies of the Tawwabin uprising. It analyzes Imam Sajjad's conduct and words on topics such as jihad, taqiyya, and his political and religious approaches. The study concludes that the main reasons for the Imam's silence were the need to strengthen the political morale of the Shi'a and the shift in the Imamate's priorities from political leadership to "religious authority."

Keywords: Imam Sajjad (AS), Tawwabin, legitimacy, jihad, taqiyya, religious authority.

1. Ph.D. in Islamic History and Civilization, University of Islamic Sciences, Qom, Iran (Corresponding Author). s_hallaji63@yahoo.com
2. Assistant Professor, Department of Islamic History and Civilization, Tehran University of Medical Sciences, Tehran, Iran. aelhami867@yahoo.com

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

درآمد

به باور شیعیان اثنی‌عشری، قول، فعل و تقریر معصومان، ضابطه صحّت‌سنجی و اعتبار هر گونه رفتار فردی یا جمعی است. یعنی هر شخص و گروهی که در عصر حضور و یا اعصار بعدی آن، اقدام و عملکردی را سامان داده باشد، صرفاً با معیار همسویی و تأیید تصریحی یا ضمنی اهل‌بیت می‌توان آن را مشروع و قابل‌قبول انگاشت. این موضوع در حرکت‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی که با همراهی اقشار مختلف جامعه شکل می‌گیرد، از اهمیّت دو چندان برخوردار است.

اولین پرچم قیام خون‌خواهی و اقامه حقوق اهل‌بیت را بعد از جریان عاشورا گروه توّابین در سال ٦٥ برافراشتند. فارغ از کمّ و کیف این قیام و ابعاد مختلف آن، نکته مهم در نگاه پیروان مکتب اهل‌بیت این است که هیچ نامی از شخص امام سجاد علیه‌السلام در جریان این قیام در تاریخ ثبت نشده و هیچ سخنی از آن حضرت (و حتی امامان بعدی) در تأیید یا رد قیام‌کنندگان به ما نرسیده و بر پایه منابع موجود ظاهراً ایشان، موضعی خنثی در این‌باره داشته‌اند. از این‌رو قضاوت یقینی در مورد رویکرد ایشان به این قیام مشکل به‌نظر می‌رسد. این پژوهش با بررسی عوامل و زمینه‌های این رویکرد، به‌دنبال پاسخ به این سؤال است که چه موانعی باعث شد امام با وجود انگیزه‌ای که در انتقام‌گرفتن از خون پدر داشتند، موضوع قیام توابین را مسکوت بگذارند؟ در این بین، چند فرضیه مطرح است: یکی مخالفت حضرت با اصل قیام – به‌طورعام – و قیام توابین –به‌طور خاص– که حاکی از عدم‌رضایت ایشان از قیام فوق در آن بازه زمانی است. در مقابل، فرضیه رضایت حضرت و سکوت مقطعی متکی‌بر تقیه برای حفظ سلسله امامت قابل بررسی است. نتایج این پژوهش در سه حوزه تاریخی، کلامی و فقهی حائز اهمیت است: به فهم بهتر سیره امام زین‌العابدین علیه‌السلام و اوضاع خاص عصر ایشان یاری می‌رساند؛ شناخت بهتر دیدگاه سیاسی شیعه برگرفته از مکتب اهل‌بیت را به‌دنبال دارد و در نهایت به تشخیص معیارهای تجویز فقهی قیام به‌عنوان یکی از مصادیق بارز نهی از منکر و جهاد کمک می‌کند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

پیشینه پژوهش

اهمیت مسئله فوق، پژوهشگران را برآن داشته که به‌رغم خلأ گزارش‌های صریح، درباره آن اظهار نظر کنند. در میان آثاری که بر محور قیام توابین نگاشته شده‌اند، السویج (۲۰۲۰) به عدم موضع‌گیری صریح امام اشاره می‌کند و با نشان دادن ثمرات مثبت قیام توابین در مبارزه سیاسی علیه امویان، سعی دارد حرکت ایشان را موافق با مکتب اهل‌بیت نشان دهد. چنارانی (۱۳۸۳ش) نیز ضمن نگاه اعتقادی و نقش برنامه الهی در این تصمیم، در تحلیل تاریخی خود، با نقل ادله‌ای از منابع پیشین، تقیه را مانع تصریح حضرت به تصدیق توابین ذکر کرده است. پژوهش‌هایی که بر محور سیره امام زین‌العابدین علیه‌السلام تدوین شده‌اند مانند خاتمی (۱۳۸۰ش)، حسینی جلالی (۱٤۱۸) و رنجبر (۱۳۸۰-۱۳۸۱ش) نیز به تحلیل تاریخی این موضوع پرداخته و با استناد به اهداف مخلصانه و پیامدهای مثبت قیام مثل زمینه‌سازی قیام‌های بعدی شیعیان علیه حاکمیت نامشروع اموی سعی کرده‌اند این نهضت را مورد رضایت امام بدانند و «تقیه» را مهم‌ترین عامل اتخاذ راهبرد سکوت سیاسی امام در این‌زمان برشمارند. با این‌وجود به‌نظر، این مسئله، باید به‌دور از پیش‌داوری ناشی از تعلقات شیعی و با بررسی و تحلیل همه ابعاد ماجرا و ارکان و مؤلفه‌های قیام و مواضع دیگر امام، خصوصاً با مواجهه و بررسی منطقی و علمی فرضیه عدم‌رضایت با تحلیل اسناد و شواهد معتبر، مورد نقد و ارزیابی تاریخی قرار گیرد.

قیام توابین

جنبش توابین در سال ٦٥ پس از عاشورا (سال٦١) و مرگ یزید (سال٦٤)، در مقابل لشکر حصین‌بن‌نمیر و با شعار یالثارات‌الحسین شکل گرفت و در نهایت با شکست نظامی مواجه شد (طبری، ٥٨٤/٥). قیامی که با رهبران شیعه خود و نیز اهدافی که دنبال می‌کرد، چهره‌ای شیعی به خود گرفت.

مقدمات نهضت، از همان سال٦١ در کوفه و منزل سلیمان‌بن‌صرد شکل گرفت و در سال ٦٤ با مرگ یزید و اخراج امویان از کوفه، ظهور عملیاتی پیدا کرد. توابین با استفاده از این موقعیت، لشکری ٤٠٠٠ نفری را در ربیع‌الثانی سال٦٥ به اردوگاه نخیله

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

آورده و پس از تجدید عهد و عزاداری در جوار بارگاه سیدالشهداء راهی شـام شـدند و در عین‌الورده با سپاه سی‌هزارنفری شام نبردی سه روزه داشتند. رهبـران تـوّابین، یکـی پس از دیگری به شهادت رسیدند؛ جز رفاعه‌بن‌شداد کـه دسـتور عقب‌نشـینی باقیمانـده سـپاه را صـادر کـرد (یعقـوبی، ۱۹۹/۲؛ مسـعودی، *مروج‌الـذهب*، ۹۸/۲-۹۹؛ ابن‌اثیـر، ٦٢٧/٢-٦٤٥).

توابین و باور به امامت امام سجاد علیه‌السلام

تشخیص امام‌عصر، یکی از چالش‌هایی بود که در ابتدای تاریخ امامت باعث اختلاف پیروان مکتب تشیع شد. گویا اولین انحراف شـیعیان در تشـخیص امـام، بعـد از واقعـه عاشورا و رهبری ظاهری محمدبن‌حنفیه، تنها فرزند ذکور باقی‌مانده از امیرالمـؤمنین رخ داد. هیچ سند قطعـی دال بـر پیـروی شـیعیان از امامـت زین‌العابـدین علیه‌السلام در سـال‌های ابتدایی امامتشان وجود ندارد، هرچند سندی قطعی بـر رهبـری سیاسـی محمدبن‌حنفیـه قبل از قیام مختار نیز در دست نیست. برخی شـواهد نشـان می‌دهـد مختـار بـا ادعـای امامت و مهدویت ابن‌حنفیه (طبری، ١٦/٦) قیام کرد و عـده‌ای از کوفیـان بـا اسـتناد بـه تجویز پسر وصی خدا به او پیوستند (یعقـوبی، ۲۵۹/۲). هرچنـد نمی‌تـوان همـه یـاران مختار و محمد را منحرف از خط امامت دانست و حتی احتمال هماهنگی این دو با امام برای رفع سوءظن و تعدی امویان به حضرت نیـز وجـود دارد (بانشـی، ۳۱۳-۳٤۱). بـا توجه به دخالت‌داشتن مسئله مصداق امام نزد توابین در چرایی عدم حمایت حضرت از ایشان، بررسی باور توابین در این‌باب، بسیار مهم اسـت. چه‌آنکـه اگـر تـوابین را پیـرو شخصی غیر از علی‌بن‌حسین علیه‌السلام بدانیم همین امر می‌تواند دلیل عدم‌حمایت حضرت از ایشان باشد. چنان‌که امام صادق علیه‌السلام نیز در تأیید قیام زید، ایشان را دعوت‌کننده به خـط راستین امامت معرفی کردند (تستری، ٥٦٦/٤).

توابین بدون تصریح به مصـداق امـام، در گفته‌هایشـان ابـراز می‌داشـتند در صـورت پیروزی، حکومت را به اهل‌بیت پیـامبر بازمی‌گردانـند (طبـری، ٥٦١/٥). بـا این‌وجـود، برخی با استناد به پاره‌ای از شواهد تاریخی توابین را قائل به امامـت علی‌بن‌حسـین علیه‌السلام

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

دانسته‌اند (محمدجعفری، ۲٦۸-۲۷۰)؛ اگرچه در منابع، رابطه‌ای بین امام و آنها ثبت نشده‌است (شریفی، ۱۷۱).

برخی محققان در استدلال بر باور توابین به امامت زین‌العابدین علیه‌السلام گفته‌اند: شیعیان در مسئله امامت قائل به نص هستند و امامان را از نسل فاطمه۸می‌دانند. آنها با استناد به سخنان عبدالله مری در دعوت توابین «الم‌تروا ویبلغکم ما اجترم الی ابن‌بنت نبیکم!... وابن‌بنت رسول رب‌العالمین» (طبری، ٥٦۰/٥)، نتیجه گرفته‌اند که توّابین، در مسئله امامت، تأکید بیشتری بر روی رابطه خونی حسین علیه‌السلام به پیامبر دارند تا فرزندی علی علیه‌السلام (محمدجعفری، ۲٦٦)؛ لذا ابن‌حنفیه نمی‌توانست امام توابین باشد. به‌نظر، این دلیل برای اثبات مدعا کافی نیست؛ زیرا باور بیشتر شیعیان نسبت‌به مسئله امامت (از نسل فاطمه علیهاالسلام) در زمان امام صادق علیه‌السلام تثبیت شد. چنان‌که این باور می‌بایست مانع گرایش عده‌ای از شیعیان (مثل ابوخالدکابلی یا عامربن‌واثله و دیگران) به امامت محمدبن‌حنفیه در جریان قیام مختار می‌شد که ظاهراً نشد. دلیل دیگرشان این است که خود ابن‌حنفیه پیروانش را به امام زین‌العابدین علیه‌السلام ارجاع می‌داد. نقل ابوخالد کابلی تنها سند اتخاذ این رویه است (طبرسی، فضل، ٤۸٦/۱)؛ در حالی‌که اگر صحت استناد این ماجرا را بپذیریم اولاً تاریخ وقوع آن مشخص نیست و چه‌بسا بعد از قیام مختار باشد؛ چنان‌چه همین اخبارِ ارجاع ابوخالد، به انحراف شخص محمدبن‌حنفیه از خط راستین امامت گواهی می‌دهد (مسعودی، *اثبات‌الوصیه*، ۱۷۲-۱۷۳؛ طبرسی، همان). ثانیاً این ارجاع اگر قبل از قیام توابین هم باشد، عمومی نبوده و محدود به افراد خاصی می‌شد زیرا در غیر این‌صورت خبرهای بیشتری از آن در تاریخ ثبت می‌شد.

به نظر نگارنده مهم‌ترین شاهد بر تشخیص درست امام توسط توابین، نادیده‌گرفتن اجازه ابن‌حنفیه -تنهاگزینه مطرح آن روز بنی‌هاشم- به مختار است. با اینکه مطرح‌شدن نام محمدبن‌علی توسط مختار در این زمان نشان از عدم شدت تقیه وی داشت، توابین در هیچ‌یک از جلسات خود اسمی از او نبرده و پس از ادعای مختار در نمایندگی از طرف وی، بیشتر توابین به او نپیوستند؛ این مسئله نشان از بی‌اعتنایی ایشان به اجازه ابن‌حنفیه دارد و رد گزینه رقیب، شاهدی بر اثبات اعتقادشان به امامت امام سجاد علیه‌السلام

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

خواهد بود. البته فرضیه امام منتظَر و قائم -که با ادعای مهدویت مختار بـرای ابن‌حنفیـه در آن زمان رایج شده بود- نیز می‌تواند به‌عنوان گزینه احتمالی سوم مطرح باشد؛ امـا از آنجا که توابین در هیچ‌یک از صحبت‌های خود به القاب مهدی، قائم، منتظر و... دربـاره امام خود اشاره نکرده‌اند، این فرضیه نیز کمرنگ جلوه می‌کند.

از طرف‌دیگر بعید به‌نظر می‌رسد توابین مصداق امـام را بـرای خـود روشـن نکـرده باشند. اولاً امامت از اصول باورهای شیعی است و باتوجه به اهمیت موضوع و روایـت مشهور پیامبر در میان فریقین که: «من مات ولم‌یعرف امـام زمانـه مـات میتـه الجاهلیـه» (ابن‌بابویه، *کمال‌الدین*، ۴۰۹/۲؛ قندوزی، ٤٥٦/٣)، فرض عدم‌تعیین مصـداق امـام زمـان توسط توابین منطقی به‌نظر نمی‌رسد. شتاب‌زدگی و پریشانی شیعیان پس از عاشورا نیـز نمی‌تواند توجیهی بر این اهمال‌کاری باشد چرا که قیامشـان از آغـاز تـا انجـام، حـدود چهار سال به‌طول انجامید. بنابراین خالی‌مانـدن گزارش‌هـای تـاریخی از ایـن موضـوع، نشان از تقیه این گروه در تصریح بـه نـام امامشـان دارد کـه بـا توجـه بـه تجربـه تلـخ عاشورای ٦١، طبیعی به‌نظر می‌رسد.

سؤال دیگر این است که آیا توابین با توجه به باورشان بـه امامـت زین‌العابـدین علیه‌السلام ضرورتی برای استفتا از امام برای قیامشان می‌دیدنـد؟ هرچنـد بـاور تشـیع بـه وجـوب پیروی فقهی از امام حاضر، این ادعا را تقویت می‌کند؛ اما باید در نظـر داشـت کـه ایـن مسئله در زمان امامین صادقین علیهماالسلام و تثبیت مکتب جعفری رواج پیدا کرده؛ تا جایی‌که برخی گفته‌اند شیعیان تا قبل از امام باقر علیه‌السلام احکامشان را از علمای فقه و حدیث زمـان خود برداشت می‌کردند (کاظمی، ٦٧؛ حسینی‌عاملی، ٨٤/١)؛ لذا بعید نیسـت تـوابین بـا «اجتهاد خود» حکم جواز قیام علیـه امویـان را اسـتنباط کـرده باشـند؛ چنان‌کـه برخـی محققان نیز به این مسئله تصریح کرده‌اند (السویج، ۳۵۳). از این‌رو مسئله اجازه امـام در هیچ‌کدام از سخنان ایشان ثبت نشده‌است. بنابراین، شناخت مصداق امام لزوماً به معنـای اذن‌گرفتن از ایشان برای قیام نیست.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

عوامل عدم تأیید و همراهی امام سجاد علیه‌السلام با قیام توابین

حال با فرض ثبوت امامت امام سجاد علیه‌السلام برای توابین باید دید چه عواملی باعث شد حضرت این قیام را با زبان و عمل خود تائید و همراهی نکنند. فرضیه‌های پاسخ‌دهنده به این سؤال در دو نگاه مطرح می‌شود:

الف) نگاه اعتقادی

در این نگاه، عدم همراهی امام با قیام توابین را می‌توان به اطاعت ایشان از اوامر الهی به‌اقتضای علم لدنی‌شان نسبت داد. مطابق روایات، ائمه هیچ کاری را جز به فرمان خدا انجام نمی‌دهند (کلینی، ۲۷۹). همچنین امام از آینده آگاه است و می‌توانست به‌رغم اهداف مقدس قیام‌کنندگان و سازمان‌دهی چهار ساله‌شان، شکست توابین را پیش‌بینی کند. در این‌صورت تصریح به حمایت ایشان می‌توانست سلسله امامت را به خطر بیندازد (نک. چنارانی، ۲۹-۳۰). روایات متعددی از امام، بر آگاهی ایشان از علم غیب تأکید دارند، مانند این‌که امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «علم به مرگ و میرها و بلاها و فصل‌الخطاب نزد ماست» (صفار، ٢٦٦). در جای دیگر می‌فرماید: امامان به آنچه انبیا و رسل علم داشتند عالم‌اند (همان، ٢٤٢). همچنین، ایشان قیام فرزندشان زید و اعدام او را پیش‌بینی و برآن گریه کرد (ثقفی، ٨٦١/٢؛ ابن‌طاووس، عبدالکریم، ١١٥). روایات دیگری نیز در آگاهی امامان به علم غیب از حضرت در برخی منابع ذکر شده‌است (دشتی، ٥٠٨-٥١١). روایاتی نیز دال بر برنامه قبلی الهی بر نوع رفتار معصومان وجود دارد. برای نمونه، امام سجاد علیه‌السلام فرمود: زره پیامبر -تنها- بر تن علی، حسنین و مهدی: خواهد رفت (بحرانی، ٤٠٧/٤). همچنین سکوت و کناره‌گیری ظاهری ایشان از سیاست، به‌دستور کتبی رسول خدا نسبت داده شده‌است که «اطرق و اصمت: چشم از خلق بپوش و ساکت باش» (نعمانی، ٥٢-٥٣). بنابراین رویه سکوت امام، از منظر اعتقادی، فارغ از هر گونه اقتضائات تاریخی و تحلیل شرایط عصری، می‌تواند منتسب به تعبد از برنامه الهی باشد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

ب) نگاه تاریخی و روایی

چه‌بسا «برداشت سکوت امام در قبال قیام توابین»، ناشی از «عدم‌ثبت کامل تاریخ» باشد. به‌هرحال اتخاذ این رویه با توجه به ناچاری تحقیق تاریخی از اعتماد به گزارش‌های ثبت شده، بسیار محتمل است. سکوت حضرت، در نگاه تاریخی باید با توجه به سیره و کلام ایشان و شرایط سیاسی عصر مورد ارزیابی قرار گیرد. در این‌میان، سه فرضیه مهم مطرح است: یکی مخالفت امام با قیام علیه حاکم جور در آن شرایط؛ دوم، عدم شایستگی توابین برای قیام و سوم، رضایت و تقیه. اینک این سه فرضیه بررسی می‌شود.

فرضیه اول: عدم‌رضایت امام نسبت به هر گونه قیام مسلحانه در آن زمان

امام سجاد علیه‌السلام البته پس از دوره اسارت، با وجود انگیزه کافی برای انتقام از امویان، در هیچ‌یک از قیام‌های زمان خود شرکت نکرد و آنها را همراهی و تأیید ضمنی نکرد. اگرچه عدم‌تأیید لزوماً به‌معنی نظر منفی و مخالفت نیست و ممکن است موقت و از روی تقیه باشد. در صورت تداوم سکوت امام شیعی در قبال این‌گونه قیام‌ها مقتضی است تا مسئله رضایت یا مخالفت ایشان با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

لازم به‌ذکر است در پژوهش‌های تاریخی و دینی، رضایت امام را نمی‌توان صرفاً به امری قلبی و غیرقابل سنجش تقلیل داد؛ به‌عبارت‌دیگر هر چند جای خالی «تصریح» حضرت بر رضایتشان خالی است؛ اما شواهد و ادله موجود از تاریخ، کلام و سیره ایشان، می‌تواند بستر «تحلیل» مناسب را فراهم و گره از معمای حل نشده این سکوت باز کند. بنابراین، رضایت در این زمینه نه صرفاً امری قلبی، بلکه مفهومی قابل تحلیل و استنباط تاریخی است.

در ترجیح فرضیه اول، ابن‌سعد (۱٦۷/۵) با ترسیم چهره‌ای غیرسیاسی از امام نوشته است که حضرت همواره از جنگ نهی می‌کردند. وی به این روایت تمسک کرده که گروهی از خراسانیان... از ستم حاکمان شکایت کردند. حضرت آنان را با استناد به‌گفته مسیح علیه‌السلام در قرآن به شکیبایی فرمان داد: «إن تعذبهم فإنهم عبادک وإن‌تغفرلهم فإنک أنت العزیز الحکیم» (مائده/۱۱۸؛ ابن‌سعد، ۱٦۷/۵). روایت فوق، مدعای نویسنده

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

طبقات را اثبات نمی‌کند؛ زیرا حتی اگر از خبر واحد بودن و عـدم‌نقل در منـابع شـیعی بگذریم، حضرت در پاسخ به مورد خاصی حکم صادر کرد و تعمیم آن نسـبت بـه هـر قیامی نیازمند دلیل است؛ خصوصاً که تحریم جهاد و تمکـین بی‌قیـد و شـرط در برابـر ظلم، مخالف عقل، شرع و سیره امامان شیعه است؛ چنان‌که از سیره امـام حسـین علیه‌السلام و سخن ایشان: «انی لا أری الموت الا السعاده و لا الحیاه مع الظالمین الا برمـا» (ابن‌شـعبه حرانی، ٢٤٥) برمی‌آید. امری که امام سـجاد علیه‌السلام نیـز بـا تبلیـغ جریـان عاشـورا و زنـده نگه‌داشتن یاد پدر و روحیه عاشورایی بر آن تأکید داشـتند. هـر چنـد هـر قیـامی دارای عواقب منفی نیز هست و حضرت، طبق اقتضای عقل و مصلحت در مواردی بر مـذمت جنگ از سوی حاکمان (شوشتری، ١١٨/٢٨) و قبح بـرانگیختن خشـم حـاکم از سـوی مردم (ابن‌بابویه، *من‌لا یحضره*، ٦٢٠/٢؛ همو، *الخصال*، ٥٦٧/٢) تأکید کـرده بـود. بـا ایـن همه نمی‌تواند ادعای کلیت مخالفت حضرت با هر نوع قیامی را اثبات کند.

روایت دیگری از حضرت نیز قیام‌های پیش از ظهور مهدی علیه‌السلام را زیر سؤال می‌بـرد: «وَاللَّه لَایخْرُجُ أَحَدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ إِلَّا كَانَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ فَـرْخٍ طَـارَ مِـنْ وَ كْـرِهِ قَبْـلَ أَنْ‌يسْتَوِی جَنَاحَاهُ فَأَخَذَهُ الصِّبْيانُ فَعَبَثُوا بِه» (کلینی، ٢٦٥/٨؛ مغربی، ٣٥٧/٣). این روایـت نیز در عین مرفوعه بودن نفی مشروعیت نمی‌کند و تنهـا آن را نافرجـام توصـیف کـرده است. ثانیاً ضمیر «منّا» در روایت می‌تواند به اهل‌بیت بازگردد که دلیل خـوبی بـر عـدم دخالت امامان در قیام‌های شیعیان است. اصولاً معرفی امام منتظَر در قالب احیای اندیشه مهدویت پس از عاشورا و از زمان امام سـجاد علیه‌السلام بیشـتر جلـوه می‌کنـد (نـک. دشـتی، ١٥٦/١، ٢٠٠، ٧٤٣-٧٣٢). تقویت این تفکر و موکول کردن حکومت معصومین به زمان ظهور[1] می‌تواند از یک‌نظر، به‌جهت مهـار احساسـات شـیعیان در برابـر دشـمنان و نیـز تشویق آنها به آمادگی بیشتر برای یاری منتقم باشد، نه نهـی از هرگونـه قیـامی؛ بـه‌ویژه وقتی می‌بینیم امامان در خصوص قیام‌های شیعیان موضع صریحی نگرفته‌اند.

١. «الی ان یقوم قائمنا فیملاهـا قسـطا و عـدلا...» (خـزاز، ٢٣٧)؛ «علـی یـدی رجـل منـا وهـو مهـدی هـذه الأمـه...» (حسینی‌استرآبادی، ٣٦٥).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

بعضی سخنان امام شاید این شائبه را ایجاد کند که حضرت جز دست خدا اندیشه‌ای در باز ستاندن حق اهل‌بیت به‌دست خود نداشته، آنجا که فرمود: این مصائب را به‌حساب خدا می‌گذاریم چراکه شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است (ابن‌طاووس، *اللهوف*، ۲۰۲)؛ در حالی‌که حتی اگر تأخر منبع و خبر واحد بودن حدیث را عامل تردید ندانیم؛ کلام حضرت، همان‌طورکه از صدر آن پیداست، مربوط به همان سال ٦١ و بازگشت اسرا به مدینه است. عصری که یزید قدرت سرکوب هر قیامی را داشت و بنی‌هاشم در اوج بی‌یاوری بودند؛ دیگر اینکه درخواست بازستاندن حق اهل‌بیت از خدا نه تنها منافاتی با تلاش شخصی شیعیان ندارد بلکه تلاش عملی در این راه را تأیید می‌کند.

مجموعه این روایات نهایتاً می‌تواند واکنش‌های فوری و حساب‌نشده شیعیان را زیر سؤال ببرد؛ اما در صورت فراهم بودن شرایط، حضرت، منعی برای قیام‌های شیعیان نمی‌دید. حضرت با وجود گستردگی قیام‌های شیعیان در قالب دو قیام توابین و مختار که با فاصله یک سال انجام و پیامدهای آشکاری در جامعه داشت، ردی بر این قیام‌ها وارد نکردند؛ به‌عبارت دیگر سکوت امام بیشتر حاکی از رضایت‌شان بود نه مخالفت.

فرضیه دوم: عدم‌شایستگی توابین برای قیام

شاید نزدیک‌ترین فرضیه در توجیه عدم حمایت و تأیید امام سجاد علیه‌السلام از قیام توابین، فاصله خط‌مشی آنان از چارچوب مدنظر امام بود. این مهم در بررسی مشخصه‌های این نهضت یعنی اهداف، رهبران، نیروی انسانی، تشکیلات و زمان قیام قابل بررسی است.

۱. اهداف قیام

شناخت اهداف از اصلی‌ترین شاخصه‌های تشخیص مشروعیت قیام است. در قیام توابین، جنبه‌های معنوی و مذهبی جای اهداف مادی را گرفته بود. با مطالعه روند تاریخی قیام می‌توان چند هدف را استخراج کرد: ۱- اجرای شریعت الهی با انتقام خون سیدالشهداء و قصاص قاتلین ایشان به‌عنوان مهم‌ترین هدف (ابن‌اعثم، ٢٢٢/٦؛ بلاذری،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

۳٦٤/٦) باعث شد تا شعار قیام خود را یالثارات الحسین انتخاب کنند (طبری، ٥٨٤/٥)؛ ۲- آنان به دنبال جبران گناهان گذشته با جهاد و شهادت بودند (مسعودی، ۹۳/۳؛ طبری، ٥٥٣/٥-٥٥٤؛ ابن‌اثیر، ١٥٩/٤-١٦١)؛ ۳- هدف تبلیغی آنان تبیین حقانیت اهل‌بیت، مظلومیت امام حسین علیه‌السلام و رسوایی ظلم امویان بود؛ ٤- هدف سیاسی آنان خلع امویان از قدرت و انتقال آن به اهل‌بیت بود (طبری، ٥٥٨/٥-٥٦٠؛ ابن‌اثیر، ١٦٢/٤؛ ابن‌اعثم، ٢٢٢/٦)؛ ٥- و هدف غایی آنان پیروی از قرآن و سنت بود (طبری، ٥٦٠/٥). اهداف ذکر شده ماهیت شیعی‌ـمذهبی قیام را نشان می‌دهد و از این حیث می‌تواند مورد رضایت امام باشد (مدرسی، ۷۱).

در بررسی صلاحیت قیام، علاوه‌بر اهداف، تأمل در «نتیجه» نیز قابل‌توجه است. هرچند توابین در رسیدن به اهداف سیاسی عزل امویان و بازگرداندن حق اهل‌بیت و هدف دینی قصاص قاتلین سیدالشهداء ناکام ماندند؛ ولی به برخی از اهداف دینی (توبه و شهادت در راه انتقام) و تبلیغی (تبیین حقانیت اهل‌بیت و رسوایی ظلم امویان) قیامشان رسیدند (السویج، ۱۸۷-۱۸۸). مهم‌ترین ثمره این قیام فراهم‌آوردن محیطی امن‌تر برای اهل‌بیت بود که نتیجه طبیعی ترس ایجاد شده در دل امویان بود. ابن‌سعد (خامسه/٥١١) بلافاصله بعد از گزارش قیام توابین، به نامه عبدالملک به حجاج اشاره می‌کند که به علت عواقب سخت تعدی به بنی‌هاشم او را از ریختن خون ایشان منع کرد. ثمره مذهبی قیام توابین، پررنگ کردن هویت شیعی در جامعه اسلامی بود که نقش مهمی در یاری مختار و قصاص قاتلین سیدالشهداء داشت. همچنین بیدار کردن وجدان عمومی جامعه و زمینه‌سازی قیام‌های بعدی علیه امویان ثمره سیاسی این قیام بود. از این‌رو بعضی توابین را در انجام اهدافشان موفق دانسته و گفته‌اند: «شکست نظامی توابین الزاماً به معنی شکست سیاسی آنها نیست و شاید مبالغه‌آمیز نباشد که توابین را جنبش پیروز سیاسی بشماریم؛ ... تا جایی‌که کوفه آوردگاه قیام دائمی شیعیان علیه رژیم اموی شد» (بیضون، ٦٦).

یکی از محققان با تفکیک جنبش به دو نوع سیاسیون و روحانیون (فقها)، برانگیختن روحیه ایثار و جهاد در میان امت را ثمره دومی دانسته و بیدار کردن وجدان جامعه و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

تحریکشان به انقلاب علیه طاغوت امویان را هدف اصلی توابین معرفی می‌کند و می‌نویسد: «اگر سلیمان سکوت می‌کرد انقلاب مختار و بعد زید، یحیی، ابومسلم و سقوط دولت اموی به ثمر نمی‌رسید» (مدرسی، ٦٨، ٧٢). بنابراین تحلیل نتیجه جنبش‌های نوع دوم، به‌صورت کوتاه‌مدت و ظاهربینانه، رویه‌ای اشتباه است.

۲. شخصیت رهبران قیام

بیشتر قیام‌های سیاسی_اجتماعی تاریخ با رهبرانشان شناخته می‌شوند تا جایی‌که شخصیت و رفتار آنها تا حد زیادی می‌تواند میزان مشروعیت قیامشان را روشن سازد. رهبر توابین سلیمان بن صرد خزاعی بود که همراه ٤ تن از بزرگان شیعه علم قیام علیه امویان را برافراشت. سلیمان از صحابه پیامبر و امیرالمؤمنین بود و امام را در جمل و صفین یاری کرده بود. او به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشته بود ولی با او همراه نشده بود (ابن‌سعد، ٢١٩/٤). سلیمان پس از واقعه عاشورا به اهمال‌کاری خود اعتراف و اظهار پشیمانی کرد (طبری، ٥٥٤/٥؛ ابن‌اثیر، ١٦٠/٤). ثبات‌قدم و جان‌فشانی سلیمان در عین‌الورده، نشان داد وی در ادعای خود صادق بود.

سلیمان در بیان علت قیامش به قرآن استناد می‌کرد و بر اجتهاد خود از تفسیر آیه «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ» (بقره/٥٤) تکیه داشت (طبری، ٥٥٤/٥؛ ابن‌اثیر، ١٦١/٤). او توانست پیروانش را ترغیب کند تا منافع شخصی خود را به‌نفع آرمانی مشترک تعالی بخشند (کرم‌الهی، ١١٧). توابین سلیمان را به قائد و پیر شیعه، یار پیامبر، صاحب سابقه و عمل، دلیر، ثابت‌قدم، دین‌دار، دوراندیش و مورد اطمینان توصیف کرده‌اند (طبری، ٥٥٣/٥؛ ابن‌اثیر، ١٦٠/٤).

شواهدی بر رشادت و جنگاوری سلیمان وجود دارد، اما مختار شخصیت جنگی وی را نکوهید و او را برای رهبری نظامی، سالخورده و ناتوان دانست که فقط قیام کرد و خود و یارانش را به کشتن داد! زیرا از جنگ بصیرت و اطلاعی ندارد (طبری، ٥٦١/٥و ٥٨٠). از این‌رو عده‌ای از شیعیان از سلیمان جدا شده، کم‌تجربگی وی در جنگ را دلیل آورده و وی را متهم به خودکشی کردند (ابن‌اثیر، ٣٦٣/٤). مختار در عین

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

حال پس از پایان قیام، – شاید برای جلب‌نظر افراد باقیمانده– کار آنها را ستود و گفت: «...سلیمان تکلیف خود را انجام داد و خداوند روحش را با ارواح پیامبران... قرین کرد؛ اگرچه کسی نبود که با او پیروز شوید...» (طبری، ٦٠٦/٥).

ابن‌سعد (٢١٩/٤) در بیان عدم همراهی سلیمان با سیدالشهداء، او را مردی بسیار شکاک معرفی کرد که در کارها بسیار درنگ می‌کرد؛ از این‌رو اظهار ندامت، مقاومت و شهادت سلیمان می‌تواند جبران‌کننده این ضعف باشد. نقل برخی اخبار دیگر در مذمت سلیمان از عدم یاری امام علی علیه‌السلام در جنگ جمل و مذل‌المومنین نامیدن امام حسن علیه‌السلام پس از جریان صلح در تاریخ نقل شده‌است؛ البته محققان به‌سبب ضعف سند و شواهد دیگر تاریخی، این روایات را مردود دانسته‌اند (چنارانی، ٣٩–٤٨). سلیمان سرانجام در عین‌الورده به دست یزیدبن‌حصین در ٩٣ سالگی کشته شد (ابن‌سعد، ٢٢٠/٤).

مسیب بن نجبه فزاری از دیگر رهبران توابین نیز از یاران علی علیه‌السلام بود. او چهره محبوب و صاحب فضلی داشت (طبری، ٥٥٢/٥، ٥٩٣)؛ تاجایی‌که وی را نیز شایسته رهبری می‌دانستند. مسیب اولین سخنان را در ترسیم خط فکری توابین و هدف انتقام یا شهادت در خانه سلیمان آغاز و در کلامش به قرآن و روایت احتجاج کرد (همان، ٥٥٣/٥؛ ابن‌اثیر، ١٥٩/٤). عبدالله بن وال تیمی از دیگر فرماندهان توابین، از جمله فقیهان عراق، اهل روزه و نماز بسیار و صاحب فتوا بود (طبری، ٦٠٢/٥). در کنار این سه نفر، عبدالله بن سعد ازدی و رفاعه بن شداد بجلی نیز حضور داشتند (طبری، ٥٥٢/٥؛ مسعودی، *مروج‌الذهب*، ٩٣/٣). به‌نوشته مورخان، این پنج تن، از بهترین پیروان امیرالمؤمنین بوده‌اند (طبری، ٥٥٢/٥؛ ابن‌اثیر، ١٥٩/٤). اینان در قیام سیدالشهداء با اهمال و خطا مواجه شدند اما شرایطشان در آن زمان به‌خوبی مشخص نیست؛ به‌علاوه تجربه ناشی از ویژگی سنی آنان که بیش‌از ٦٠سال سن داشتند و سابقه جنگ در کنار امام علی علیه‌السلام و همچنین اظهار ندامت ایشان از رفتارشان که با بذل جان خود، در مقام عمل نیز به‌اثبات رساندند، می‌تواند نشان‌گر شایستگی نسبی ایشان برای خون‌خواهی سیدالشهداء باشد؛ به‌ویژه که هیچ نقلی از امام سجاد علیه‌السلام و سایر ائمه در مذمت این

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

افراد در تاریخ ثبت نشده‌است.

۳. نیروی انسانی قیام

فعالیت چهار ساله توابین از سال ٦١ با دعوت پنهانی و علنی از مردم عراق با محوریت کوفه آغاز شد. انتظار می‌رفت حدود ١٦٠٠٠ نفر در این جنگ توابین را همراهی کنند؛ اما در نهایت ٤٠٠٠ نفر سلیمان را همراهی کردند. در چرایی ریزش سپاه توابین به نظر می‌رسد:

١. طبق گزارش‌ها، ٢٠٠٠ نفر از توابین تحت‌تأثیر دعوت مختار به‌دلیل کفایت نظامی بیشتر وی نسبت به رهبران سالخورده توابین (طبری، ٥٥٣/٥؛ ابن‌اثیر، ١٥٩/٤) و نیز اجازه رسمی مختار از ابن‌حنفیه، جذب وی شدند (یعقوبی، ٢٥٩/٢).

٢. اخراج حاکمان اموی عراق و امارت عبدالله بن زبیر (طبری، ٥٦٠/٥) طبعاً باعث کاهش انگیزه عده‌ای شد که در کنار انتقام، به اهداف مادی نیز می‌اندیشیدند و در طلب سلب قدرت مرکزی شام بودند. چه‌بسا افرادی، در انتقام از امویان، دست برتر را در آستین زبیریان می‌دیدند.

٣. شاید هدف بسیاری از هم‌پیمانان توابین، انتقام از شخص یزید (عامل اصلی جریان عاشورا) بود؛ در حالی‌که جنگ، بعد از مرگ او اتفاق افتاد. به‌علاوه گذر زمان نیز در این روند نزولی تأثیرگذار بود.

٤. این ریزش، می‌تواند معلول شخصیت سیاسی بی‌ثبات و منفعت‌محور ساکنان عراق (کوفه) باشد. امری‌که سابقه آن در بیعت مردم کوفه با مسلم بن عقیل و حتی قبل از آن در اهمال یاری امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام در مقابل معاویه وجود داشت.

چه‌بسا همین عامل اخیر، مانع اعتماد امام سجاد علیه السلام به توابین شده بود؛ چنان‌که امام در اسارت پس از دعوت کوفیان از ایشان برای انتقام فرمود: «هرگز، هرگز (به شما اعتماد نخواهم کرد)...آیا می‌خواهید همان جفا و پیمان‌شکنی که با پدرانم داشتید، دوباره درباره من روا دارید؟... نه به یاری ما بیایید و نه به دشمنی و ستیز ما برخیزید» (طبرسی، احمد، ٣٠٦/٢؛ ابن‌شهرآشوب، ١١٥/٤).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

با این همه توجه به دو نکته اظهارنظر قطعی در این‌باره را با چـالش مواجـه می‌کنـد: اول اینکه توابین به‌رغم کمبود نیرو، در مقام عمل، با مقاومـت سرسـختانه و شهادتشـان نشان دادند در یاری اهل‌بیـت باثبـات‌تر از کوفیـان سـابق هسـتند و دوم اینکـه از امـام سجاد علیه‌السلام با وجود توبیخ کوفیان، کلامی در نهی یا تقبیح حرکت توابین نقل نشده‌است. لازم به ذکر است که قیام توابین یک حرکت نسنجیده سریع نبود و چهار سال بـه طـول انجامید.

۴. تشکیلات، راهبرد و زمان قیام

سازمان‌دهی توابین از سال ٦١ در خانه سلیمان آغاز و خط فکری، اهداف و رهبـران جنبش مشخص شد. با تشکیل هسته رهبری، روند تبلیغات، یارگیری و آمادگی نظـامی، سه سال به طول انجامید و توابین به دنبال موقعیتی مناسب جهت علنی‌کردن قیـام خـود ماندند. این موقعیت را مرگ یزید و ضعف امویان در تسلط بر کوفه فراهم کـرد. بـدین ترتیب نهضت توابین صرفاً حرکتی سریع و احساسی نبود بلکه از ابتـدا سـازمانی نسـبتاً منظم و حساب‌شده داشت که توانست شیعیان را برای انتقام جلب کند (بیضون، ٦٦). تا اجتماع توابین در نخیله، روند قیام منطقی به‌نظر می‌رسد. اما از نخیله به بعد، جنبش، بـه نوعی صبغه انتحاری گرفت که دلیل اصلی آن، اتکا بـه نیـروی انسـانی ٤٠٠٠ نفـری در برابر لشکر ٣٠٠٠٠ نفری امویان بود. در این‌باره سلیمان می‌توانست بعـد از مواجهـه بـا کاهش نیروها، با تأخیر موقتی جنگ، همکاری افرادی چون مختار، حاکم زبیری کوفه و سایرین را در انتقام از امویان جلب کند. اما به نوعی آخرت‌گرایی و اولویت ننهـادن بـه توفیقات دنیوی این نبرد، توابین را بیش از هرچیز به نبرد انتقام‌جویانه تا شهادت سـوق می‌داد. برخی صاحب‌نظران همین نگرش را از مهم‌ترین عوامل عـدم توفیـق تـوابین در جذب نیروی انسانی لازم و کاهش پیروانشان دانسته‌اند (مدرسی، ٦٩-٧٢).

در مجموع حرکت توابین از نظر اهداف، حرکتی در جهـت پیشـبرد مقاصـد مـذهبی به‌شمار می‌آمد و به‌رغم ناکامی در برخی اهدافش، آثار و نتایج مثبت این حرکـت قابـل توجه بود؛ از این‌رو می‌توانست مورد رضایت امام باشد. تنها دو نکته است که تردیـدها

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

را در عدم رضایت امام به این جنبش کاملاً رفع نمی‌کند: یکی قابل اعتماد نبودن کوفیان با توجه به سوابقشان و دیگری آخرت‌گرایی افراطی توابین که بعد از نخیله با وجود عدم همراهی بیشتر هم‌پیمانان و وجود راه‌هایی دیگر در جلب نیروی کافی، از مقاومت در برابر سپاه قدرتمند شام دست نکشیده و در خون‌خواهی سیدالشهداء شتاب کردند.

فرضیه سوم: رضایت حضرت به قیام توابین به‌رغم کناره‌گیری شخصی

بررسی فرضیه رضایت امام سجاد علیه‌السلام به قیام توابین با توجه به عدم‌صراحت گزارش‌های تاریخی، مشکل به‌نظر می‌رسد. در واقع سکوت حضرت را به دو شکل می‌توان تفسیرکرد: ۱- سکوت به معنای عدم تأیید و عدم رضایت. این تفسیر به دو دلیل دور از ذهن می‌نماید: اول اینکه عقلا، طبق قاعده تقریر، سکوت معصوم در قبال رفتار افراد را بیشتر نشانه رضایت به آن عمل می‌دانند تا رد آن؛ به‌ویژه اگر این رفتار، بروز و تأثیر اجتماعی داشته باشد. دوم اینکه حضرت برای تأیید نکردن قیام توابین دلیل موجهی مثل تقیه داشته‌اند در حالی‌که این دلیل برای رد آن وجود ندارد. فرض اینکه نهی از قیام خطر جانی برای امام داشته باشد نیز با توجه به تشیع قیام‌کنندگان و محبتی که نسبت‌به بنی‌هاشم داشتند بسیار بعید به‌نظر می‌رسد. به‌علاوه، در کلام هیچ‌یک از امامان بعدی نیز نکوهشی بر این قیام ثبت نشده‌است. ۲- سکوت به‌معنای عدم رد. با توجه به دو دلیل ذکر شده بالا، این شکل منطقی‌تر به‌نظر می‌رسد. البته رد نکردن این حرکت از سوی امام نهایتاً می‌تواند متضمن رضایت ایشان به کلیت این نوع جنبش‌ها باشد، نه پذیرش همه جزئیات آن. به‌عبارت دیگر پذیرش رضایت حضرت به این قیام‌ها، باب نقد جزئیات عملکرد قیام‌کنندگان را نمی‌بندد.

با این همه فرضیه رضایت صحیح‌تر به‌نظر می‌رسد: اولاً اگرچه حضرت در جریان قیام توابین، در کوفه نبودند، اما گستردگی این حرکت آن‌قدر بود که اخبار آن در حجاز بر سر زبان‌ها بیفتد. همچنین حضرت در این مدت بارها به عراق سفر کردند (عبدالکریم‌بن‌طاووس، ۴۳) و به اقتضای جایگاه امامت شیعیان، از اخبار آگاهی داشتند. ثانیاً در صورت ناروایی چنین قیامی قطعاً وظیفه امام بر نهی از آن بود زیرا این قیام

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

منتسب به شیعیان بود و می‌توانست مورد الگوگیری سایرین قرار گیرد. ثالثاً طبق گزارشی اجازه باواسطه امام سجاد علیه‌السلام برای قیام علیه امویان صادر شده بود. در نقلی که البته در منابع متقدم‌تر یافت نمی‌شود، حضرت به عمویشان محمد بن حنفیه فرمود: «هرکس که از ما اهل‌بیت جانب‌داری کند بر مردم واجب است او را یاری دهند و من مسئولیت این کار را بر عهده تو نهادم؛ پس آنچه می‌خواهی انجام بده» (ابن‌نما، ۹۷؛ مجلسی، ۳٦٥/٤٥). گویا حمایت محمد از قیام مختار در راستای همین تجویز بود. رابعاً عرصه برای فعالیت مستقیم سیاسی امامان بعد از شهادت سیدالشهداء چندان باز نبود و اگر جنبش‌های سیاسی شیعیان از طرف ایشان رد می‌شد، چه‌بسا اندیشه سیاسی شیعه به ورطه نابودی کشیده می‌شد. به عبارت دیگر استمرار انقلاب‌های شیعی بعد از شهادت سیدالشهداء می‌توانست روحیه سیاسی تشیع را تثبیت و تقویت کند و تضمینی بر بقای فعالیت سیاسی این مکتب باشد. در حالی‌که شرایط برای دخالت خود امامان در این حرکت‌ها فراهم نبود و در واقع ایشان از نظر سیاسی فاصله‌ای معقول و منطقی را از خط شیعیان خود ایجاد کرده بود. فاصله‌ای که با توجه به دو هدف انجام گرفت که در ادامه به اجمال بررسی می‌شود. روایتی از امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌تواند ناظر به‌همین مسئله باشد: «... بر شیعیان ما چیزهایی واجب است که بر ما واجب نیست... خدا ایشان را امرکرده که از برخی امور سؤال کنند ولی بر ما پاسخ‌دادن به آن واجب نیست. اگر خواستیم پاسخ می‌دهیم و اگر خواستیم سکوت می‌کنیم» (صفار، ۳۸؛ کلینی، ۲۱۲/۱).

عوامل سکوت امام در قبال قیام توابین

۱. تقیه

عصر امامت زین‌العابدین علیه‌السلام خصوصاً سال‌های ابتدایی پس از اسارت را باید «عصر تقیه» نامید. امامت ایشان از دهم عاشورای سال ٦١، دقیقاً در روزی آغاز شد که حکومت وقت، علناً امامی از سلسله اهل‌بیت را به ظالمانه‌ترین شکل به شهادت رساند. عصری که حاکمانش به مردم مانند درندگان نسبت‌به گوسفندان ظلم می‌کردند (ابن‌بابویه، *الخصال*، ۳۸۸/۱-۳۸۹) و بنی‌هاشم را دشمن جدی قدرت خود می‌دانستند. اوج این عداوت در ماجرای عاشورا نمایان شد. دشمنی آل مروان نیز مثل آل ابوسفیان در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

تاریخ مشهود است. مروان بن حکم، کسی است که به حاکم مکه هنگام گرفتن بیعت برای یزید پیشنهاد کشتن حسین بن علی علیه‌السلام را داده بود (خلیفه بن خیاط، ١٤٤). این روایت امام، گویای شرایط سخت اهل‌بیت در آن دوره است: «روزگار را به‌گونه‌ای می‌گذرانیم که در میان قوم خود، چون بنی‌اسرائیل در میان آل فرعون هستیم؛ فرزندانمان را می‌کشند و زنان را به کنیزی می‌برند...» (ابن‌سعد، ١٧٠/٥؛ طبری، ٦٣١/١١؛ ابن‌عساکر، ٣٩٦/٤١؛ طبرسی، فضل، ٣١١/٢).

با این شرایط تقیه امام ضرورت می‌یابد؛ به‌ویژه که در ابتدای امامتشان پیروان چندانی نداشتند تا حدی که منابع، تعداد یاران واقعی حضرت را در آن زمان، سه یا پنج نفر معرفی کرده‌اند (کشی، ١١٥؛ مفید، *الاختصاص*، ٦٤، ٢٠٥). شواهد نشان می‌دهد امام در سال‌های ابتدایی همان اندازه که میان برخی از مردم ناشناخته بود (نک. ابن‌سعد، ١٦٣/٥)، به‌خاطر سخنانشان در دوره اسارت، برای امویان به‌خوبی شناخته شده بودند. قرابت امام با سیدالشهداء و رسول‌الله در سخنان ایشان با یزید و عمالش بروز کرد. انتظار و توقع انتقام‌گیری حضرت با استفاده از این ظرفیت و جذب نیروی انسانی لازم، امویان را نسبت‌به حضرت حساس می‌کرد؛ از این‌رو امام برای دفع خطر امویان و حفظ سلسله امامت، چاره‌ای جز تقیه نداشتند. بر این اساس حضرت برای ترویج تقیه در میان شیعیان (برای نمونه نک. کلینی، ٢٢١/٢-٢٢٢؛ حرعاملی، ١٤/٢٧) و نارواییِ نهی از منکر در شرایط ترس از ظالمان (ابن‌سعد، ١٦٥/٥؛ ابن‌کثیر، ١١٥/٩؛ اربلی، ٦٤٦/٢) اشارات بسیاری دارد که ناظر بر شرایط خاص آن دوره است.

شواهد تاریخی دیگر نیز شدت اِعمال این سیاست امام را تأیید می‌کند. کناره‌گیری نسبی از جامعه و تأکید بر تربیت عبد نه یک رویه سلیقه‌ای بلکه یک استراتژی تبلیغی در راستای اجرای سیاست تقیه بود. ایشان عموماً برده‌ها را پس از یک سال (امین عاملی، ٦٣٠/١) و در ماه رمضان (ابن‌طاووس، *الاقبال*، ٤٤٣/١-٤٤٤) در حالی‌که آشنای به دین و قرآن شده بودند (ابن‌منظور، ٢٤٠/١٧؛ مغربی، ٢٦٠/٣؛ ابن‌کثیر، ١٠٧/٩) آزاد می‌کردند. یک گزارش، این کناره‌گیری را بسیار جدی‌تر نشان می‌دهد. طبق روایت امام باقر علیه‌السلام، «پدرم سال‌ها در بادیه به‌سر برد چون نمی‌خواست با مردم درآمیزد...»

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

(ابن‌طاووس، الاقبال، ۲۷۳/۲؛ عبدالکریم بـن طـاووس، ٤۳). به‌گفتـه محققـان، امـام بـا کناره‌گیری خود در این چند سال، خون خود و باقی اهل‌بیت را حفظ کـرد و آنهـا را از شر آن حکومت سیاه نجات داد (قرشی، ۱۲۲/۱۵).

شاهدی قطعی و یقینی بر محوریت رأی و نظر امام به‌عنوان رهبر سیاسی یـا معنـوی بنی‌هاشم تا سال ۸۱ و وفات محمدبن‌حنفیه وجـود نـدارد. در دهـه شصـت ابن‌حنفیـه به‌عنوان رهبر بنی‌هاشم شناخته می‌شد. در واقع مهجوریت امام، یکی از آثار تقیه ایشـان و از شواهد طبیعی دوره‌ای بود کـه عـده‌ای، از آن، بـه «امامـت پنهـان» تعبیـر کرده‌انـد (مسعودی، *اثبات‌الوصیه*، ١٦٨، ۱۷۱؛ ابن‌عبدالوهاب، ۷۰)؛ تا جایی‌کـه برخـی از پیـروان خاص حضرت مثل ابوخالد کابلی نیز در ابتـدای امامـت ایشـان تـابع ابن‌حنفیـه بودنـد (طبرسی، فضل، ٤٨٦/١).

در ایـن میـان، فقـط روشـنگری‌های امـام در کوفـه (طبرسـی، احمـد، ۳۰۵/۲-۳۰٦؛ ابن‌طاووس، *اللهوف*، ۱۵۷-۱۵۸) و شام (قمی، علی، ۳۵۲/۲؛ خوارزمی، ۷۸/۲) است که شائبه رعایت تقیه از سوی امام را از ذهن دور می‌کند. حکمت اخـتلاف سـیره امـام در دوره اسارت، در دو امر نهفته است: یکی اهمیت تبلیغ فرهنگ عاشورا است کـه فصـلی استثنایی در سیره حضرت ایجاد کرد (خامنه‌ای، ١٦) و دیگری حاشیه امنیتی که به‌سـبب جو سیاسی ضداموی در بین مردم ایجاد شده بود. جوی کـه حتـی یزیـد را مجـاب بـه تغییر موضع و فریب مردم کرد: «خدا لعنت کند پسر مرجانه را! بدان که به‌خـدا سـوگند اگر من با پدرت برخورد می‌کردم... می‌کوشیدم از مـرگ او پیشـگیری کـنم...» (طبـری، ٤٦٢/٥؛ مفید، *الارشاد*، ۱۲۲/۲). یزید بنابر نقلی در نهایـت بـه عملی‌کـردن خواسـته‌های امام تن داد (ابن‌طاووس، *اللهوف*، ۱۹۵).

اجرای سیاست تقیه باعث تغییر دیدگاه امویان نسبت به امام و حفظ سلسـله امامـت شد. مسلم بن عقبه ایشان را به «هذا الخیر الـذی لا شـر فیـه» (مفیـد، *الارشـاد*، ۱۵۲/۲؛ اربلی، ٦۳۲/۲-٦۳۳) توصیف کرد. عبدالملک نیز حجاج را طی نامه‌ای از تعدی به جـان بنی‌هاشم نهی کرد. زُهری محدث نیز در مقابل پرسـش عبـدالملک گـزارش داد: «لـیس علی‌بن‌الحسین حیث تَظُن انه مشغول بنفسه» (ابن‌شهرآشوب، ۱۳۲/٤).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

علامه شعرانی درباره سکوت امام و عدم استفتاء توابین از امام می‌گوید: «امام زین‌العابدین علیه‌السلام از مردم کناره کرده بود و حال او مانند حال امام زمان علیه‌السلام بود به عهد ما، و چنان‌که در احکام ضروریه در زمان ما نمی‌توان منتظر ظهور آن حضرت شد... همچنین اصحاب سلیمان دانسته بودند تکلیف آنها مجاهدت است و توبه آنها به کشتن قاتلین سیدالشهداء هرچند امام صلاح خویش در اقدام نمی‌دید اما نهی نفرموده بود» (قمی، عباس، ٥٣٤).

۲. تغییر اولویت امامان شیعه از مبارزه سیاسی به مرجعیت علمی و کار فرهنگی

نیمه دوم قرن اول هجری با وفات بیشتر صحابه، تأثیرات منع کتابت حدیث، تشدید درگیری‌های سیاسی و رواج فساد و دنیاگرایی مسلمانان فضایی از رکود علمی و عملی نسبت به گزاره‌های دینی ایجاد شد تاجایی‌که بسیاری از مردم احکام خود را نمی‌دانستند. امام زین‌العابدین علیه‌السلام در فراز نهم از دعای عید قربان و جمعه، در تبیین اوضاع زمانه خویش می‌فرمایند: «خدایا! ... احکامت دگرگون و کتابت به یک سو افتاده و فرایض تو از روش (و تشریعت) منحرف و سنت‌های پیامبرت متروک مانده است» (امام سجاد، ۲۳۷–۲۳۸). برخی دراین‌باره گفته‌اند: «در عصر امام سجاد علیه‌السلام حتی بنی‌هاشم نماز خواندن را نمی‌دانستند و از اصول حج و دیگر دستورات دینی جز آنچه از سایرین شنیده بودند بی‌خبر بودند» (کاظمی، ٦٧؛ حسینی عاملی، ٨٤/١). زهری از انس بن مالک نقل می‌کند: «از همه آنچه از اسلام فراگرفتم، تنها نماز مانده بود که به آن دل‌خوش بودم، و اکنون آن نیز از بین رفته است» (قرطبی، ۱۲۲۱/۲). حسن بصری نیز می‌گفت: «اگر اصحاب پیامبر بر شما وارد شوند، جز قبله شما را به رسمیت نمی‌شناسند» (همان، ۱۲۲۲).

این مطالب نشان می‌دهد عصر امام زین‌العابدین علیه‌السلام از اسلام و معنویت پوسته‌ای مانده بود (مدرسی، ۵۸–٦٢)؛ از این‌رو اولویت حضرت بر احیای دوباره دین و جهاد علمی و فرهنگی قرار گرفت. در واقع امام سجاد علیه‌السلام کار خود را در پیشبرد اسلام، به‌نوعی از صفر شروع کرد چنان‌که برخی محققان، امام را زنده‌کننده اسلام (باعث

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

الاسلام من جدید) معرفی کرده‌اند (عاملی، ۷۷/۱).

خلاصه این‌که سیاست تقیه و مدارا با حاکمیت ابزاری برای حرکت امامان شیعه به سمت اولویت تحصیل جایگاه مرجعیت علمی جامعه اسلامی شد. زمینه‌سازی این‌مهم، توسط امام سجاد علیه‌السلام آغاز و در عصر امامت امام صادق علیه‌السلام به اوج خود رسید (نک. اسد حیدر، ۱۰۳/۱-۱۰٤). در راستای همین هدف، حضرت با سخنان خود سعی کرد باور به امامت را بین شیعیان بیش از پیش از بُعد حاکمیت سیاسی به کارکرد مرجعیت علمی متمایل کند. ایشان با ابراز اینکه امام کسی‌است‌که به طاعت خدا دعوت کند (ابن‌حاتم، ۸۰٦)، در تعریف شیعه فرمود: «شیعیان عالم به علم ما و پیرو ما هستند» (*التفسیر*، ٦۲۱).

این هدف تا اندازه زیادی حاصل شد چنان‌چه می‌بینیم در اوایل امامت زین‌العابدین علیه‌السلام بسیاری از علمای عصر، ایشان را نمی‌شناختند اما در ادامه حتی فقها و محدثان اهل‌سنت نیز به فضل علمی امام نسبت‌به سایرین اعتراف کردند (نک. حلاجی، ص۱٤۳-۱٦٦). به‌نظر می‌رسد بعد از قیام عاشورا از نظر فعالیت مستقیم سیاسی فاصله‌ای بین امامان و شیعیان ایجاد شد. خصوصاً با توجه به این نکته که شیعه به حدی از بلوغ سیاسی رسیده بود و خون سیدالشهداء تضمینی بود بر بقای روحیه سیاسی در میان آنها. از این‌رو ائمه بعد از تثبیت مکتب عاشورا در میان شیعیان تا زمان قیام امام زمان علیه‌السلام بسیاری از قیام‌های شیعی را حمایت زبانی نکرده و مسکوت گذاشتند و به تعبیری شیعیان را در این‌کار به حال خود رها کردند. ایشان در واقع با این سکوت، سه هدف را دنبال می‌کردند: یکی حفظ سلسله امامت، دوم باقی‌ماندن روحیه سیاسی شیعیان، حقانیت اهل‌بیت و تثبیت عقیده مهدویت و سوم تثبیت مرجعیت علمی امامان و تدوین میراث روایی غنی برای رفع نیازهای عصر غیبت.

اهل‌بیت از زمان امام سجاد علیه‌السلام به جای حمایت از قیام‌های شیعی و فعالیت مستقیم سیاسی، با تزریق اندیشه مهدویت و معرفی امام منتظر اندیشه سیاسی شیعی را ارتقا بخشیده و بارها مهدی قائم را در روایات خود معرفی و به ظهورشان وعده دادند (نک. دشتی، ۱٥٦/۱، ۲۰۰، ۷۳۲-۷٤۳).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

نتیجه

عدم تأیید قیام‌های زمان توسط امام سجاد علیه‌السلام عوامل درونی و بیرونی بسیاری داشت و این رویکرد باتوجه به سیره حضرت در زنده نگاه‌داشتن یاد عاشورا نمی‌تواند نظر منفی حضرت به هر گونه مبارزه نظامی را اثبات کند. طبعاً این روایات قابل تقیید هستند. در بررسی موضع حضرت با قیام توابین گزارش‌های تاریخی حاکی از بطلان فرضیه «تأیید» و «همراهی» است؛ اما این گزارش‌ها درباره فرض «رضایت امام» ساکت‌اند. اینکه «سکوت امام» نشانه عدم تأیید است یا عدم رد، تحلیل فقهی- تاریخی مسئله عدم رد را تأیید می‌کند. این رویه حضرت می‌تواند مصداق تقریر ایشان بر انتقام خون پدر باشد که البته بر رضایت بر کلیت این حرکت سیاسی صحه می‌گذارد نه در جزئیات. از طرف‌دیگر عدم تأیید صریح حضرت نسبت به قیام توابین می‌تواند دلیل درونی و ناظر به عدم شایستگی توابین داشته باشد. دو نکته مهم در این‌باره یکی اعتماد و تکیه‌بر تعهد مردم کوفه است و دیگری عملکرد انتحارگونه رهبران قیام بعد از اجتماع نخیله. هرچند ائمه برای بقای روحیه سیاسی شیعه اصل این قیام‌ها را رد و تقبیح نکردند. سکوت حضرت در قبال این قیام‌ها به دو هدف «حفظ سلسله امامت» و «اولویت‌دادن به کار علمی و فرهنگی در جامعه» انجام گرفت که نیاز به‌بستری داشت تا امویان از جانب اهل‌بیت تهدیدی احساس نکنند. از این‌رو حضرت با طرح اندیشه مهدویت و موکول‌کردن مبارزه مستقیم سیاسی ائمه به امام منتظَر و با اتخاذ رویه‌ای به‌ظاهر مسالمت‌آمیز توانست راه اهل‌بیت را در مسیر رسیدن به مرجعیت علمی و اخلاقی جامعه هموار سازد. امری‌که در زمان امامین صادقین علیهماالسلام به اوج رسید.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

منابع

- قرآن کریم.
- ابن‌اثیر جزری، علی بن ابی الکرم، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ش.
- ابن‌اعثم، ابومحمد احمد، الفتوح، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۱.
- ابن‌بابویه قمی، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
- _____، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵.
- _____، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳.
- ابن حاتم، یوسف بن حاتم شامی، الدر النظیم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۲۰.
- ابن‌سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰.
- ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله ، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴.
- ابن‌شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ، قم، علامه، ۱۳۷۹ش.
- ابن‌طاووس حسنی، سیدرضی‌الدین، الاقبال بالاعمال الحسنه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸.
- _____، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران، جهان، ۱۳۴۸ش.
- ابن‌طاووس حسنی، سیدعبدالکریم، فرحه‌الغری فی تعیین قبر امیرالمومنین علیه السلام ، [بی‌جا]، دائره‌المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۹.
- ابن‌عبدالوهاب، حسین، عیون المعجزات، قم، مکتبه الداوری، [بی‌تا].
- ابن‌عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵.
- ابن‌کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق لابن‌عساکر، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۸.
- ابن‌نما حلی، ذوب النضار فی شرح الثار، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۶.
- إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه علیهم السلام ، قم، رضی، ۱۴۲۱.
- اسد حیدر، الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۲۲.
- امام سجاد علیه السلام ، الصحیفه السجادیه، قم، الهادی، ۱۴۱۸.
- امین عاملی، سیدمحسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳.
- بانشی، رحمت‌الله، مناسبات امام‌سجاد علیه السلام و محمدبن‌حنفیه، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی امام سجاد علیه السلام ، قم، مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم السلام ، ۱۳۹۴ش.
- بحرانی، سیدهاشم، مدینة معاجز الائمة الاثنی‌عشر، قم، المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳.
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

- بیضون، ابراهیم، قیام توابین، ترجمه کریم زمانی، حکمت، ۱۳۵۷ش.
- تستری، محمدتقی، قاموس‌الرجال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۲.
- التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه‌السلام ، قم، مدرسه امام مهدی علیه‌السلام ، ۱۴۰۹.
- ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ش.
- چنارانی، محمدعلی، قیام توابین، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ش.
- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، موسسة ال‌البیت علیهم‌السلام ، ۱۴۰۹.
- حسینی استرآبادی، سیدشرف‌الدین، تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹.
- حسینی عاملی، جعفرمرتضی، دراسات و بحوث فی‌التاریخ والاسلام، بیروت، مرکزجواد، ۱۴۱۴.
- حسینی جلالی، سیدمحمدرضا، جهاد الامام السجاد علیه‌السلام ، [بی‌جا]، دارالحدیث، ۱۴۱۸.
- حلاجی، سعید، «مرجعیت علمی امام سجاد علیه‌السلام در میان اهل سنت»، پایان‌نامه ارشد، راهنما: محمدرضا جباری، گروه تاریخ و تمدن اسلامی، قم، دانشگاه معارف اسلامی، ۱۳۹۴ش.
- خاتمی، سیداحمد، سیمای حماسی امام سجاد علیه‌السلام ، تهران، مطهر، ۱۳۸۰ش.
- خامنه‌ای، سیدعلی، پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه‌السلام ، تهران، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱ش.
- خزّاز رازی، علی بن محمد، کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی‌عشر، قم، بیدار، ۱۴۰۱.
- خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
- خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه‌السلام ، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۳.
- دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام سجاد علیه‌السلام ، قم، موسسه امیرالمومنین علیه‌السلام ، ۱۳۹۵ش.
- رنجبر، محسن، مواضع سیاسی امام سجاد علیه‌السلام پس از واقعه کربلا، معرفت، ش۴۰، فروردین ۱۳۸۰ش.
- _____، نقش امام سجاد علیه‌السلام در رهبری شیعه پس از واقعه کربلا، قم، معارف، ۱۳۸۱ش.
- السویح، سیدحیدر، ثوره التوابین دراسه فی الاسباب و الاهداف و النتائج، لبنان، دارالفیحاء، ۲۰۲۰.
- شریفی، محسن، قیام‌های شیعی (از سال ۶۵ تا ۲۲۰ه.ق)، قم، زائر، ۱۳۸۹ش.
- شوشتری، سیدقاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم، مکتبة ایةالله مرعشی نجفی، ۱۴۱۹.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ، قم، مکتبة ایةالله مرعشی نجفی، ۱٤۰٤.
- طبرسی ، احمد بن علی، الإحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]

- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام‌الوری بأعلام الهدی، قم، ال‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۷.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ش.
- قرشی، باقر شریف، موسوعه سیره اهل‌البیت علیهم‌السلام، قم، دارالمعروف، ۱۴۳۰.
- قرطبی، یوسف بن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، بیروت، دارالفکر، [بی‌تا].
- قمی، عباس، نفس المهموم، نجف، المکتبه الحیدریه، [بی‌تا].
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ش.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، قم، اسوه، ۱۴۱۳.
- کاظمی، اسدالله بن اسماعیل، کشف القناع عن حجیه الاجماع، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا].
- کرم‌اللهی، ابوذر، قیام‌های شیعی ماهیت، سبک رهبری و شیوه‌های جلب اطاعت، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۹۰ش.
- کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفه الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار علیهم‌السلام، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، ۱۴۰۳.
- محمدجعفری، سیدحسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، تهران، فرهنگ اسلامی، [بی‌تا].
- مدرسی، محمد تقی، امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ترجمه حمیدرضا آژیر، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۲ش.
- مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیه لامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، قم، انصاریان، ۱۴۲۶.
- _____، مروج الذهب و معادن الجوهر، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹.
- مفید، محمد، الإختصاص، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
- _____، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
- مغربی، قاضی نعمان، شرح الأخبار فی فضائل الائمه الاطهار علیهم‌السلام، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تهران، صدوق، ۱۳۹۷.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دارصادر، [بی‌تا].

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-16]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.53.3]